

370 - 371

(081680) H. 201

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

حزن

حزن

لغة:

فيه قراءة ثان: حُزن وحَزَن، وأصله الحزونة بمعنى الشدة والخشونة^(١).

وبهذه المناسبة يقال للحالة التي تعتري الإنسان مخالفة لحالة السرور: الحُزْن أو الحَزَن، فيقال: حَزَنه الأمر^(٢).

كما ويقال أيضاً لما خشن من الأرض وغلظ، فتوصف الأرض بها فيقال: أرضٌ حَزَنَة، أي غير مستوية^(٣).

اصطلاحاً:

أطلق على المعنيين المتقدمين^(٤).

الأحكام:

أما أحكام الحزن بمعنى عدم استواء الأرض، فقد تقدّم الكلام عنها في عنوان «تيمّم». فينحصر الكلام إذن في أحكام الحزن بمعنى خلاف السرور.

عدم جواز التصرف في الحریم علی كلا المبیین:

لا يجوز التصرف في حریم الأشياء المتقدّمة، سواء قلنا بأن الحریم ملك لصاحب الملك، أو أنّ له حقّ الأولویة بالنسبة إليه. ويشمل عدم الجواز حتّى مثل التخلّي فيه.

وبناءً علی ذلك لا يجوز للغير إحياء حریم العامر، ولذلك عدّوا من شروط الإحياء عدم كونه حریماً للعامر^(١)، كما تقدّم بيانه في عنوان «إحياء». ويتبعه في هذا الحكم التحجير وما يترتب عليه من أحكام، فإنّ ذلك إنّما يصحّ لو كان متحقّقاً في غير الحریم، وإلا فلو حجّر مكاناً يقع في حریم عامر لم تترتب عليه أحكام التحجير.

كانت هذه أهمّ الأبحاث المتعلقة بالحریم وسوف يأتي بعض الأحكام الأخرى في العناوين: «طريق» و «مشاركات».

وقد تقدّم بعضها في عناوين: «إحياء» و «تحجير» و «بيع / ما يدخل في المبيع».

مظانّ البحث:

عمدة أبحاث هذا الموضوع تكون في بحث إحياء الموات، وقد يتعرّض لذلك في بحث البيع بمناسبة ما يدخل في المبيع، كالبئر والعين والقناة ونحوها.

(١) أنظر معجم مقاييس اللغة: «حزن».

(٢) أنظر: الصحاح، ولسان العرب، وغيرهما: «حزن».

(٣) أنظر المصدرين المتقدمين.

(٤) وقيل: «الحزن: كيفة نفسانية تحصل لوقوع مكروه أو

فوات محبوب في الماضي». رياض السالكين ٣: ٣٩٥.

(١) أنظر الجواهر ٣٩: ٤٦.

HÜZÜN (ÜZÜNTÜ)

J. L. ...

Musibet anında Hüzünün 12 kare etme-
yen hakkında

Aynî, Umde c. 7. s 3

Hüzün

Ebu Tammam, Hamase, s. 49, 136
139, 142, 145

Bombay 1882 (ilâh. Feb. Ktp)

27 MAYIS 1993

Hüzün (حزن کفری)

Razi, Tefsir, XVII, 126

عبدی، داوود

۴۷۹۰ - بررسی انواع حزن از دیدگاه

قرآن و حدیث و روانشناسی، مقطع کارشناسی

ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشکده
الهیات، فلسفه و معارف اسلامی، ۱۵۷ص، فارسی، استاد
راهنما: سید امیر محمود انوار؛ استاد مشاور: عبدالرضا
مظاهری، تاریخ دفاع: ۱۳۸۲.

Hüzün

کد پارسا: P21827

اندوه

پژوهشی درباره واژه حزن در قرآن و روایات
اسلامی و مقایسه آن با بیماریهای روانی از جمله افسردگی
است. نویسنده حزن را به دو نوع مذموم و ممدوح
تقسیم کرده و بین حزن ممدوحی که در متون دینی
به آن سفارش شده و حزنی که ناشی از ناراحتیهای
روحی است، تمایز قائل است. وی تمام آیات مربوط به
این مطلب را گردآوری کرده و ذیل هر آیه، نکاتی را
مطابق برداشت شخصی خود ارائه داده است. پایان نامه
از شش بخش تشکیل شده که در آن به ترتیب آیات
مربوط به نهی از حزن، رابطه بلا و حزن، و حزن ممدوح
آمده است. درمان حزن مذموم از دیدگاه اخلاق، حزن
و اندوه در روانشناسی، تعریف افسردگی، علائم و
درمان افسردگی از دیگر موضوعات این نوشتار است.

03 EYLÜL 2008

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۱۳ -)

۴۲۲۲ - «شادی و غم در قرآن»،

معرفت، بیابلی ۸۴ ص ۱۰-۱۵، فارسی.

کد پارسا: A89244

Hüzün

غم و شادی

بررسی نسبت بین غم و شادی از منظر دین
اسلام است. گوینده ابتدا به مفهوم غم و شادی و
تقابل آنها پرداخته و سپس از مطلوبیت فطری شادی
در انسانها و شادی دنیوی و اخروی و ارزش هر کدام
از آنها مطابق دیدگاه قرآن سخن گفته است. به
عقیده او، غم و شادی از ارزشی نسبی برخوردارند و
ارزش آنها بسته به موضوع، فرق می کند و هیچ یک از
آن دو به طور مطلق دارای ارزش نیستند وی همچنین
مذمت کردن قرآن از شادی مفرط به خاطر مال دنیا را
متذکر شده است.

MADRA SAHRA GIBEV DUKHAN 06 MAY 2013

MADRA SAHRA GIBEV DUKHAN 06 MAY 2013

081690

HÜZÜN

1 AHMET KARAKUŞ, Modern Türk şiirinde hüzn ve melâl, Sakarya Üniversitesi, Yüksek Lisans, 2009

2 YAHYA KARATAŞ, Kur'an'da havf ve hüzn kavramlarının semantik analizi, Fırat Üniversitesi, Yüksek Lisans, 2003

(اموال)، در معرض فنا و زوال است و هیچ چیز در دنیا نیست که قابل بقاء و دوام باشد و آنچه پاینده است امور عقلانی و کمالات نفسانی است و چون این را به یقین دانست، خیالات فاسد و آرزوهای باطل از نفسش زایل می‌شود و دل‌بستگی او به اسباب دنیوی گسسته خواهد شد و با تمام وجود به تحصیل کمالات عقلی روی می‌آورد و به سعادهای حقیقی و پاینده توجه خواهد کرد و به مقام بَهْجَت و سرور می‌رسد و از غم و اندوه، فارغ خواهد شد. نراقی در پایان گفتارش به آیه ۶۲ از سوره یونس استناد کرده است «الْإِنِّ أَوْلِيَاءَ لِلَّهِ لَأُخَوِّفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند - استاد فولادوند).

در عرفان، حزن چیزی است که از دست رفته و بنده برای آن، تأسف خورد. حزن سه گونه است: (۱) «حزن انسان عادی که سبب آن کوتاهی در خدمت (=طاعت) و به فروغلطیدن در ظلم (=گناه و معصیت) و تباهی روزهای عمر است»؛ (۲) «حزن اهل اراده، یعنی حزن بر این که وقت (یا قلب) به امور پراکنده (مخلوقات) تعلق گرفته و حزن بر این که نفس به حیات دنیا و سرگرمی‌های آن مشغول گشته و از شهود بازمانده است. خاصان سلوک، محزون نیستند زیرا حزن در صورت تفرقه و فقدان است. در حالی که خواص اهل جمعیت و وجدان هستند»؛ (۳) «حزن سالکی که اندوه بر اموری که عارض می‌شود و از خواطر رحمانی مانع می‌گردد. نیز اندوه بر تصمیمهایی که خواست حق با آنها معارض بوده است و اندوه بر اعتراض بر احکام را بر خود تحمیل کند». خواجه نصیر در بیان مراحل ششگانه سلوک، سومین مرحله آن را مشتمل بر «خلوت»، تفکر، خوف و حزن و رجاء و صبر و شکر دانسته است. در صوفیه، حزن، بر مافات از چیزی برای صوفی پدیدار می‌گردد. خواجه عبدالله انصاری گوید: «حزن حسرت بر مافاتست و تأسف خوردن بر امری ممتنع» نیز برخی از عارفان، حزن را از مقامات و کمالات عارفان دانسته‌اند.

در خلایق، حزن از کیفیات نفسانی است که از تبعات آن، حرکت روح به درون، به نحو تدریج و یا حصول قبض در اثر وقوع مکروه یا فوت محبوب است. در مصباح الشریعه حزن صفت مخصوص اهل معرفت است ولی تفکر میان افراد عارف و غیر عارف مشترک است. نیز «اگر حزن ساعتی از قلب عارف برود، به ناله و استغاثه آید و هرگاه آن را به دیگران عطا کنند اظهار ناراحتی کرده و آن را مکروه می‌دارند. لذا حزن مقامی است که نتیجه آن امن یافتن از قهر و غضب و عذاب الهی و بشارت به رحمت و فیوضات معنوی است».

«هَمَّ» و «غَمَّ» مترادف با حزن است و مفاهیم نزدیک به یکدیگر دارند، هم، به مفهوم نگرانی توأم با سعی، کوشش و پریشانی

سنی‌اند و لذا محدوده فعالیت حزب الله در این منطقه گسترده شده نیست؛ (۴) نهضت اسلامی افغانستان؛ (۵) پاسداران جهاد اسلامی؛ (۶) نیروی اسلامی افغانستان؛ (۷) حزب دعوت اسلامی افغانستان؛ (۸) شورای اتفاق اسلامی افغانستان؛ (۹) جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان.

حزب وحدت اسلامی افغانستان در دولت برهان‌الدین ربانی عضویت دارد و چند وزیر نیز در کابینه آن دارد. هر چند عبدالعلی مزاری پس از چندی از دولت ربانی فاصله گرفت و لذا یکی از رهبران این حزب، اکبری، در ۱۳۷۳ ش انشعاب کرد و به دولت نزدیک شد. اکبری در ۱۳۷۳ ش طی اطلاعیه‌ای مزاری را از مقام خود برکنار کرد و خود را رهبر حزب وحدت خواند. اما پس از چندی مزاری به دست گروه طالبان اسیر شد و در اسفند ماه ۱۳۷۳ ش به وسیله آنان کشته شد.

منابع: افغانستان، از انتشارات وزارت امور خارجه ایران، ۲۱۳؛ ماهنامه کلک، شماره ۵۴ (مقاله دکتر چنگیز پهلوان)، ۵۰ و ۶۸؛ روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۲۲ اسفند ماه ۱۳۷۴ ش؛ دایرة المعارف شیعی، ۲۹۱/۲. یوسفی اشکوری

حزَم بن عبید بکری کوفی، شیخ طوسی او را در شمار راویان اصحاب امام صادق (ع) آورده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۸۱؛ مجمع الرجال، ۹۴/۲؛ جامع الرواة، ۱۸۷/۱؛ تنقیح المقال، ۲۶۳/۱؛ اعیان الشیعه، ۶۱۹/۴؛ معجم رجال الحدیث، سید مهدی حائری ۲۶۹/۴.

حزن، از انواع الم نفسانی که از فقدان محبوب یا مطلوبی حاصل می‌شود. حزن در عرفان از مقامات عارف محسوب شده و در اخلاق و حکمت عملی، حزن با فقدان چیزی که انسان تعلق قلبی به آن دارد پدیدار می‌گردد. در اخلاق، حزن عبارت از حسرت بردن و دردمند شدن به سبب فقدان محبوبی یا از دست رفتن مطلوبی است. حزن مانند اعتراض، مترتب بر کراهت از مقدرات الهی است. کراهت در اعتراض، شدیدتر از کراهت در حزن است چنانکه ضد کراهت - یعنی محبت - عکس آن است یعنی ظهورش در سرور و شادی که مقابل حزن است شدیدتر از ظهور آن در رضا و خشنودی است که ضد اعتراض است. زیرا رضا بازداشتن نفس از جزع در حوادث بدون کراهت و شادی و سرور، منع نفس از جزع در آن حوادث با ابتهاج و شکفتگی است. سبب حزن، شدت رغبت در خواهشهای طبیعی و میل به مقتضیات دو قوه غضب و شهوت و توقع بقاء امور جسمانی است.

ملا مهدی نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ ق) درباره علاج حزن گوید: «این که انسان بداند هر چه در عالم کون و فساد است

و چشم مخصوص می خواهد، شنیدن آواز و دیدن جمال خدایی نیز چشم و گوش و معرفت خاص لازم دارد و کسی را که آنچنان دیده و دل نباشد از این حقیقت آشکار و فریاد بلند برخوردار نیست.

«خلاصه، ص ۲۵۷-۲۵۶»

غم:

غمگینی منبعث از تعلق و خودخواهی نهانی است. مولانا «یکی از اصحاب را غمناک دید. فرمود همه دلتنگی از دل نهادگی بر این عالم است هر دمی که آزاد باشی از این جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و هر مزه که بچشی، دانی که به آن نمایی و جایی دیگر روی، هیچ دلنگ نباشی.» نفعات الانس در شرح حال مولانا.

غم و اندوه، نتایج و خیم و عواقب هر اسناک در پی و به همراه دارد، کسی که در غم فرو می رود از فائده اصلی حیات که تمتع است بی نصیب می ماند و اندوه برای او فرصتی باقی نمی گذارد که از لذت زندگی برخوردار شود و خود تیرگی و گرفتگی دل، توجه او را از دیگر چیزها به خود معطوف می کند علاوه بر آنکه غمناکی مانع سعی و عمل است و در اعمال و اعضاء بدن، تأثیر نامطلوب دارد

و به تدریج آن را ضعیف و ناتوان می کند و برای قبول امراض گوناگون آماده می سازد و خاصه اختلالاتهای دماغی و عصبی بیمار می آورد و بدین گونه ریشه و بیخ حیات را برمی کند. آنگاه آدمی ناخود آگاه و ارخویش را دارای قدرت مطلق و بی نهایت می پندارد و اراده و خواهش خود را در حصول و دست یافتن بر مراد و آنچه دلخواه اوست کافی و علت تام می انگارد، در صورتی که اراده او یکی از اجزای علت است و شرایط و اسباب دیگر از قبیل وقت و نقشه و راه مناسب و موافقت اسباب خارجی و عدم تمناع و برخورد با اراده افراد دیگر انسان و علت بیرونی ضرور است تا اراده آدمی تأثیر داشته باشد. لیکن غفلت از این امور موجب آنست که غالب اشخاص در تأثیر اراده بشری به اشتباه عظیم دوچار می شوند و چون ناکام می شوند دست بر چنان می ساینند که چرا چنین نشد و چرا چنان شد، این تأثیر زاده فرض توانایی بیکرانی است که مردم برای خود تصور کرده اند و مولانا آن را «سواس» می نامد.

و اگر بگوئیم که منشأ حوادث اراده و قضا و قدر الهی است که در انسان و سایر موجودات تصرف می کند و فرض قدرت

و استقلال در فعل، مولود و سوسه نفس است، هم وجهی است نزدیک به مشرب صوفیان. (شرح، ج ۳، ص ۹۷۸-۹۷۹)

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

نیز: شرح، ج ۳، ص ۹۷۸

ب (۴۱۷) «شرح مشنوی شریف جلد اول صفحه ۱۹۳» که اصل شادی ها در جان آدمی است و سایه آن بر اشیاء منعکس می گردد، اضافه می کنیم که صوفی به عقیده مولانا باید چنان شود که حوادث بیرونی در دل او مؤثر نیفتد و از یافت و نیافت اشیاء حالت درویش متغیر نشود و هر چه می خواهد از درون خویش بجوید، می فرماید:

توبه هر صورت که آینی بیستی

که منم این و الله آن تو نیستی

یک زمان تنها بمانی تو ز خلق

در غم و اندیشه مانی تا به حلق

این تو کی باشی که تو آن او حدی

که خوش و زیبا و سرمست خودی

مرغ خویشی، صید خویشی، دام خویش

صدر خویشی، فرش خویشی، بام خویش

جوهر آن باشد که قائم با خود است

آن عرض باشد که فرع او شد مست

مثنوی، ج ۴، ب ۸۰۴ به بعد

نیز: همان دفتر، ب ۱۱۰۲ به بعد

این شادی که از درون سرچشمه

می گیرد پایدار و به اختیار صوفی است،

ولی غم و شادی عادی معلول اسباب

خارجی و برگذر است.

«شرح، ج ۲، ص ۷۱۲-۷۱۱»

غم از تعلق خاطر به امری فائت و از

پیشتر گفتیم [در ذیل کلمه دل] «ذیل:

MADE IN ISLAMABAD

SONA

1997

مصطلحات قرآنية

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	56186
Tas. No:	

الدكتور صالح عزيمة

1414/1994
Beograd

والطاعات ، لا يساوي نفساً من الأنفاس التي يمن بها المنعم المنان . والحزن عند هؤلاء هو من الخوف مما يتوقعون أن يجري لهم في أيام الدنيا من تقلب الأحوال ، فالمؤمن - كما في الحديث - قلبه بين أصبعين من أصابع الرحمن يقلبه كيف يشاء ، ومن الخوف من أهوال الساعة ، ومن أهوال أيام الآخرة . فالعارف المؤمن وجل حزين ، مشفق من وصول الساعة وما بعدها ، والجاهل الغارق بالمتارف واللذات غافل وغير مكترث ، ولا يريد أن يمر بياله موت أو وصول الساعة ، وهذا ما صورته التنزيل أصدق صورة وأجملها : ﴿ يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها ، والذين آمنوا مشفقون منها ويعلمون أنها الحق إلا إن الذين يمارون في الساعة لفي ضلال بعيد ﴾ .

والعارفون المؤمنون عندهم إحساس عميق بالأوجاع والأوصاب التي تقع بهم وبالناس ، فيحزنون لأسبابها ويحزنون لآثارها ، ويحزنون لهؤلاء الناس الذين هم في غفلة ساهون ، فلا يتذكرون ولا يعتبرون ، قد انغمسوا بالخطيئات وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا ، فإذا دعواهم إلى التبصرة فلا يستجيب لهم أحد ، وربما ألحقوا بهم الأذى والضرر إذا أعادوا عليهم الدعوة والتذكير . وليس في الأمر غرابة ، إذا وجدنا العارف الحكيم يحزن لجهل الجاهل وغرور الأحمق ، وغفلة الأبله البليد ، لأنه يدرك أن الشيء في غير موضعه ، وأن الجبل قد غزيت بما لا يتناسب مع ما هيأها الله له .

والعارف الحكيم يحزن هذا الحزن الخاشع من عظمة الله ومن جلال الخالق ، ولما وفر في قلبه من الرهب وهو يشاهد أسرار المبدع في كل ما يقع عليه حسه ، وما يصل إليه خياله ووهمه ، فهو في تفكير دائم ، واعتبار لا ينقطع ، فلا عجب إذا امتلأت نفسه بمشاهد الهيبة والإجلال ، فتراه كأنه حزين لفقد حبيب أو لضياع نصيب ، وهذه الهيبة التي تستولي ، على نفسه وجدت تعريفاً جميلاً عند ابن عربي فهي : « أثر مشاهدة جلال الله في القلب ، وقد تكون عن الجمال الذي هو جمال الجلال » .

وفي رسالته يذكر القشيري مآثورات وأقوالاً ، يمكن أن نسميها إشارات مضيئة في الطريق إلى فهم الحزن ومعرفته ، منها ما ورد في التوراة : « إذا أحب الله عبداً جعل في قلبه نائحة ، وإذا أبغض عبداً جعل في قلبه مزماراً » . ومنها قول بشر بن الحارث : « الحزن ملك ، فإذا سكن في موضع لم يرض أن يساكنه أحد » ، وقيل : « القلب إذا لم يكن فيه حزن خرب ، كما أن الدار إذا لم يكن فيها ساكن تخرب » ، وقال أبو سعيد القرشي : « بكاء الحزن يعمي ، وبكاء الشوق يعشي البصر ولا يعمي » ، قال الله تعالى : ﴿ وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم ﴾ . وقال سفيان بن عيينة : « لو أن محزوناً بكى في أمة لرحم الله تعالى تلك الأمة بيكاته » ، وكان داؤد الطائي يقول : « كيف يتسلى من الحزن من تتجدد عليه المصائب في كل وقت » .

Hüzün

الحزن

الحزن والحزن : ضد السرور ، وحزنه لغة قريش ، وأحزته لغة تميم ، وقرىء بهما . ويذكر العلامة الراغب الأصفهاني أن : « الحزن والحزن : خشونة في الأرض ، وخشونة في النفس لما يحصل فيها من الغم ، ويزاده الفرح ، ولا اعتبار الخشونة بالغم قيل : خشنت بصدري إذا حزنته ، يقال : حزن يحزن ، وحزنته وأحزنته ، قال عز وجل : ﴿ لكيلا تحزنوا على ما فاتكم ﴾ ، ﴿ الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن ﴾ ، ﴿ تولوا وأعينهم تفيض من الدمع حزناً ﴾ ، ﴿ إنما أشكو بثي وحزني إلى الله ﴾ ، وقوله تعالى : ﴿ ولا تحزنوا ﴾ ، ﴿ ولا تحزن ﴾ ، فليس ذلك بنهي عن تحصيل الحزن ، فالحزن ليس يحصل بالاختيار ، ولكن النهي في الحقيقة إنما هو عن تعاطي ما يورث الحزن واكتسابه ، وإلى معنى ذلك أشار الشاعر :

ومن سره أن لا يرى ما يسوءه فلا يتخذ شيئاً يبالي له فقدا

وأيضاً يجب للإنسان أن يتصور ما عليه جبلت الدنيا ، حتى إذا ما بغتته نائحة لم يكثر لها لمعرفة إيائها ، ويجب عليه أن يروض نفسه على تحمل صغار النوب حتى يتوصل بها إلى تحمل كبارها » .

والحزن يكون على فقد ممتلك ونحوه ، ويكون خوفاً من فقدان ممتلك أو من مفارقة محبوب بموت أو سفر ، وهو بمعناه العام أثر لوقوع مكروه ، أو هو توقع نزوله وحدوثه ، فيحدث في النفس انقباض وميل إلى الخلو ، ويقوي هذا الميل أحياناً إلى أن يصبح مرضاً أو طبعاً شاذاً .

وهذا النوع من الحزن ، هو غير ما عند أصحاب العلم والعرفان وأهل الكشف ، فحزن هؤلاء شعور بالتقصير أمام الحق سبحانه ، في القيام بالمفروضات والواجبات كلها صغيرها وكبيرها ، بل وأكثر من الواجبات والمفروضات ، لأنهم يرون أن كل ما يعملونه من البر